

XVII

اینجا، مابین زمان و زندگی مسابقه ای در جریان است. آنتونیوی پیر، در آغاز ماه ژوئن ده سال پیش، زمانی که دید در مزرعه، ذرت تازه دارد جوانه می زند، گفت: «این زمانه، زمانه گرسنگی است. و در گرسنگی، زمانه در تلاش قتل انسان است. تنها امید، زخم زمانه را در انسان التیام می بخشد. نه در کومه ذرتی هست، و نه در مزرعه. زمانه گرسنگی است، و صبر. ببین که چگونه ذرت شروع کرده است به مزرعه رنگ سبز بزند، ببین که چگونه باران، خشکی و سختی را التیام می بخشد. هر دو، ذرت و باران، به ما می گویند که باید بردبار بود، که باید مقاومت کرد، که نباید مرگ را پذیرا شد. دیگر زمان آن رسیده است که ذرت به کومه برسد، به سفره مردان و زنان واقعی، دیگر آن لحظه فرا رسیده که باران درد را از زمین سخت بشوید. اما تا وقتی که زمان زمان برسد، بسیاری جان خواهند داد، زیرا گرسنگی و درد بر ایشان چیره می شود».

آنتونیوی پیر تازه یکی از فرزندانش را به خاک سپرده بود. آنتونیوی پیر پس از محکم کردن صلیبی که با ساقه های بگونیا مهار شده بود، گفت: «عمر او کفاف نداد»، این صلیب نشانی بود از قبر دختریچه ای، دختریچه ای که خاله خوانیتا و آنتونیوی پیر به جهان آورده بودند تا زندگی کند.

آنتونیوی پیر پس از آنکه نگاه بی صبرانه ای به جوانه های ذرت که

تازه چند سانتیمتر از خاک بیرون زده بود، انداخت، گفت: «گرسنگی و انسان، انسان و گرسنگی. این تضادها را این گونه نامیده اند. این گونه نامیدند نخستینُ خدایان، همان ها که جهان را زائیده اند، مرگ و زندگی را: گرسنگی، مرگ نامیده شد، و زندگی، انسان. این لابد حکمتی دارد ...».

دیگداشتم پیپم را آتش می کردم، در حالی که به سوی تپه می رفتیم، آنتونیوی پیر از من خواست تا وی را برای جستجوی ریشه های خوراکی، جهت منصرف کردن مرگ، همراهی کنم.